

توسط شهرداری ناحیه ۵ اجرا شد

پاکسازی ناحیه



شست وشو و گندزدایی مخازن بلوار صالحی و کلیه فرعی‌ها انجام شد. به گزارش خبرنگار همشهری محله، به همت اداره خدمات شهری ناحیه ۵ برای حفظ محیط‌زیست و پاکسازی شهر و جلوگیری از شیوع آلودگی و بیماری‌های ناشی از زباله‌ها در شهر، شست وشو و گندزدایی مخازن

زباله بلوار صالحی و کلیه فرعی‌ها انجام شد. همچنین به گفته مسئولان شهرداری این ناحیه، نظافت زمین بایر بلوار صالحی ابتدای خیابان حسینی‌مردی نیز انجام شد و خاک و نخاله‌های خیابان شهید توکلی را جمع‌آوری کردند.

محله دریان‌نو(توحید) از ابتدا تا امروز اتفاقات زیادی را پشت سر گذاشته است

جستجوی تاریخ در یک محله قدیمی

امیر جواهری



همه چیز از یک قهوه‌خانه شروع شد؛ یعنی اگر آن قهوه‌خانه نبود و پشت یکی از میزهایش یک پیرمرد دست و دلباز ننشسته بود، اکنون «توحید» (دریان‌نو)، شهرآرا، ستارخان، تهران‌ویلا و بسیاری از محله‌های دیگر وجود نداشتند. آن قهوه‌خانه در لاله‌زار تهران، سال ۱۳۱۴، مثل امروز شلوغ بود و زندگی در آن جریان داشت. جز راسته مغازه‌های جورواجور، جمعی دستفروش هم کنار خیابان بساط می‌کردند. آن روز و پشت میز آن قهوه‌خانه اتفاقی افتاد که حاج «علی‌اکبر ابراهیمی» به این نتیجه رسید که در تهران گنج بزرگی پنهان شده و او باید آن را پیدا کند.

تهران سال ۱۳۱۴

سال ۱۳۱۴ حاج علی‌اکبر از ارومیه به تهران آمد تا برای مغازه بنکداری‌اش جنس بخرد. بعد از خرید به لاله‌زار رفت تا چیزی بخورد و خستگی درکند. به یک قهوه‌خانه رفت؛ هنگام خوردن غذا پیرمردی را دید که چند میز آن طرف‌تر نشسته و می‌خواست پول غذا را بدهد. پول غذا را داد بعد هم چند شاهی بیشتر به پسرک شاگرد قهوه‌چی داد. حاج علی‌اکبر فکر کرد در تهران ۱۳۱۴ با همه کوچکی و کم و کاستی‌هایش چقدر می‌توان پول درآورد و آن هم از چه راه‌های عجیبی. به ارومیه برگشت و مدتی بعد مغازه بنکداری و هرچه را داشت فروخت و همراه ۲ برادرش به تهران آمد.

۲ برادر دریانی همان ابتدای ورود به تهران در بازار یک حجره خریدند و هر چیزی دم دستشان می‌آمد، می‌فروختند. آنان رفته رفته در میان اهالی بازار برای خودشان کسی شدند و کار و بارشان حسابی گرفت. یک روز حاج علی و حاج مهدی در دکانشان گرم صحبت بودند که یکی از آشنایان به مغازه‌شان آمد و یک کار به قول خودش نان و آبدار به آنان پیشنهاد داد. «یک معامله خوب دارم؛ پول از من، کار از شما.» شاید هرکس دیگری بود تردید می‌کرد و ریسک یک کار بزرگ که زحمت بسیاری دارد و اصلاً هم معلوم نیست که موفق از آب دربیاید نمی‌پذیرفت. اما حاج علی‌اکبر شجاعانه ریسک کرد و معامله را پذیرفت. معامله، معامله جای بود و از قضا موفق هم از آب درآمد.

ورشکستگی و سازندگی

نان برادران دریانی در روغن افتاد و پول هنگفتی درآوردند. اکنون می‌توانستند از هم جدا شوند و هر کدامشان کار و کاسبی مستقلی راه بیندازند. حاج مهدی مقداری پول از حاج علی‌اکبر گرفت و کارش را از برادرش جدا کرد. او کم رو و خجالتی بود و تا قبل از این، همیشه در کار و زندگی نیاز به حمایت برادرش داشت. شاید برای همین کم رویی‌اش بود که کاری از پیش نبرد و دست از پا درازتر به سمت برادرش برگشت تا دوباره از او پول بگیرد. اما جواب حاج علی‌اکبر این بار چیز دیگری بود. «برادر فقط یک بار به برادرش کمک می‌کند.» حاج علی بارها و بارها به برادرانش کمک کرده بود. حالا فکر می‌کرد لازم است آنان را به حال خودشان بگذارد تا گلیمشان را از آب بیرون بکشند، نه اینکه مثل همیشه پایه پای آنان حرکت کنند. همین هم شد؛ حاج مهدی کارش را از صفر شروع کرد. کمی پول از یک نفر قرض کرد و تصمیم گرفت در تهران دهه ۲۰، آدم موفقی شود.

بیا یک چیز بسازیم

حاج مهدی سال‌ها با برادر بزرگش کار کرده بود و فوت و فن تجارت را می‌شناخت. خوش فکر اما خجالتی بود و به همین دلیل خیلی دیرتر به حقیقت رسید. حاج مهدی کار دوباره‌اش را از همان جای‌فروشی شروع کرد. اما چون پول چندانی در بساط نداشت، نتوانست مغازه‌ای بخرد یا اجاره کند. به فکرش رسید کارش را با یک مغازه سیار شروع کند. یک دوچرخه خرید. جای را روی دوچرخه بار می‌کرد و دوره می‌افتاد و جای می‌فروخت. سراغ قهوه‌خانه‌ها و بقالی‌ها می‌رفت، اما رویش نمی‌شد بگوید برای چه کاری آمده است. همیشه

هر جا که می‌رفت اول با صاحب مغازه حرف می‌زد، بعضی وقت‌ها وسیله کوچکی می‌خرید و بعد کم‌کم بحث را به جای می‌کشید.

با این روش چایش را معرفی می‌کرد و می‌فروخت. چون چایش مرغوب بود رفته رفته خیلی از قهوه‌خانه‌دارها که با او دوست شده بودند، مشتری دائمی‌اش شدند. به این ترتیب کار حاج مهدی گرفت و آنقدر پول درآورد که توانست هم کار حاج علی‌اکبر و هم کار خودش را گسترش دهد.

او آینده‌دار و مثل برادرش معتبر اما هنوز اول راه بود. وقتی کار و کسب حاج مهدی سکه شد، فکر کرد حالا با این پولی که دارد، چه کار کند؟ چه کاری راضی‌اش می‌کند و چه کاری آینده بهتری دارد؟ این بار سراغ پسرعمویش حاج حسین رفت که بیش از هر کسی‌ها به او نزدیک بود. به حسین گفت که دلش می‌خواهد کاری کند. دلش می‌خواهد آبادگری کند. «پسرعمویم آن موقع حرف‌هایی زد که به عقل هیچ‌کس نمی‌رسید. می‌گفت تهران بزرگ است، جای خالی زیاد دارد. بیا یک چیزی بسازیم و یک شرکت راه بیندازیم و کار کنیم.»

زمین متری ۶تومان

شرکت ساختمانی شهرآرا را بعد از این دیدار راه انداختند. زمین‌های بسیاری خریدند و شروع به ساخت‌وساز کردند. قیمت زمین‌هایی که خریدند متری ۶تومان بود. این زمین‌ها را به نام شرکتشان ثبت کردند و به چیزی فکر نمی‌کردند جز اینکه در آنها خانه بسازند. ساخت‌وسازهای شهرآرا تنها به دریانو محدود نمی‌شد، محله‌های شهرآرا و بخشی از تهران ویلا را هم این شرکت ساخت. وقتی حاج مهدی زمین‌های غربی تهران (یعنی همان دریانو و شهرآرا) را خرید تا چشم